

انسان

بهشت نمی‌سازد

جزیره‌ای دورافتاده که مردمانی به آن پناه آورده‌اند. این سوژه جدید نیست اما مسئله تفاوتی است که شخصیت هارقم می‌زنند. تازه‌ترین ساخته هالیوود و ران هاوارد تلاش کرده همین تفاوت را در حدود ۱۳ دقیقه

روی پرده‌های سینما ببرد. فیلمی با بودجه ۵۰ میلیون دلاری که در نگاه اول، با بازیگران چهره خود فیلم پر فروش و بدون نگاه و نظری جدی ارزیابی می‌شود، اما با گذشت چند دقیقه از فیلم متوجه تفاوت آن با باقی آثار این روزهای هالیوود می‌شویم. در این شماره از صفحه فرهنگی «فرهیختگان» به سراغ تازه‌ترین ساخته ران هاوارد رفتیم، فیلمی که نقدهای منفی و متفاوتی در میان منتقدان دریافت کرد ولی باز حائز نکات قابل بحث بسیاری است، فیلمی که پروایی در نقد روشنفکری ندارد و از سرمایه‌دار گرفته تا انسان مدرن را زیر تیغ پلان به پلان خودش قرار می‌دهد.



بهشت همین جهنم است!



عدن (Eden) ماجرای گروهی از آدم‌هاست که از تمدن فرار می‌کنند تا بهشت خودساخته‌ای در جزیره‌ای دورافتاده بسازند. اما خیلی زود همه چیز به هم می‌ریزد و روابط انسانی به خشونت، فریب و رقابت کشیده می‌شود. عدن ضعیف‌ترین فیلم ران هاوارد است؛ به این دلیل که حرف و پیامش خیلی جلوتر از فرم روایی آن پیش می‌رود. بنابراین می‌شود درباره آن راحت‌تر حرفی غیرسینمایی زد. داستان از ابتدا تلاش دارد این پیام را منتقل کند که انسان، در غیاب

جزیره سرگردانی



«ران هاوارد» یکی از سینماگران مهم و اساسی جریان اصلی صنعت فرهنگ در آمریکا محسوب می‌شود که هر کدام از آثارش در متوسط‌ترین حالت ممکن، طیفی از مخاطبان را راضی نگه می‌دارد. «بهشت»، فیلم جدید کارگردان «مرد سیندیرلایی» هم با وجود تمام نقاط ضعفی که دارد از قاعده همیشگی سینمای ران هاوارد پیروی می‌کند و حداقل‌های یک فیلم سینمایی استاندارد را داراست. مخاطب عام از عالم سینما و دنیای فیلم، در وهله نخست سرگرمی می‌خواهد و بعد از رسیدن به این مهم است که «معنا» و به اصطلاح عام آن، «محتوا» برایش اهمیت پیدا می‌کند. بهشت نیز در فاز اول، عملکرد نسبتاً موافی دارد و فرایند تماشا را به مسئله‌ای زجرآور -که در سینمای کنونی دنیا امری رایج به حساب می‌آید- تبدیل نمی‌کند و در ساخت شخصیت‌ها و فضا، به‌خصوص در نیمه نخست عملکرد قابل دفاعی از خود به جای می‌گذارد. اما مشکل اصلی و مبنایی بهشت را باید در تحمیل واقعیت بیرونی و عینی بر درام در نظر گرفت. به عبارت دیگر، فیلم برگرفته از



«بهشت» در فرهنگ‌ها و ادیان مختلف فقط یک کلمه نیست؛ هرکدام تصویری خاص از آن دارند. برخی آن را جایی پر از آرامش ابدی می‌دانند، بعضی نمادی از کمال و خوشبختی. اما فیلم «Eden» (بهشت) دور بینش را نه به آسمان که به زمین دوخته است؛ به بهشتی که انسان‌ها فکر می‌کنند ساخته‌اند، اما خودشان به تدریج آن را ویران می‌کنند. در «ادن»، بهشتی که قرار است پناهگاهی باشد، به جایی تبدیل می‌شود برای نشان دادن چهره واقعی آدم‌ها. فیلم سه دسته انسان را نشان می‌دهد: گروهی خودخواه که فقط به منافع خود فکر می‌کنند، دسته‌ای سخت‌کوش که بر اساس ارزش‌هایشان زندگی می‌کنند و گروهی که فقط پول و قدرت را دنبال می‌کنند و برای رسیدن به آن از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند.

دربارهٔ فیلم سینمایی «Eden» که روایتگر استیصال انسان مدرن است



ماجراجویی وارد جزیره می‌شوند. اما خیلی زود تبدیل به نسخه‌های خشن و بی‌رحمی از خودشان می‌شوند. این تصویر، درواقع ترسی عمیق را بازتاب می‌دهد: ترس از فروپاشی نظام موجود جهانی؛ نظامی که غرب به آن عادت کرده و حالا نگران تغییرات جدید، تغییر توازن قدرت و ظهور نظامی تازه در آن است. درواقع فیلم به جای آن‌که چشم‌اندازی نو را ترسیم کند، با ناامید کردن بیننده از هر بدیلی برای وضع موجود، به‌نوعی می‌گوید: «بهشت همین‌جاست»؛ همین جهنمی که در آن زندگی می‌کنیم و در آن، پیش چشممان غزه را داریم که مدعیان تمدن، روزانه در آن ده‌ها انسان را با گرسنگی دادن می‌کشند.

قانون و نظم اجتماعی، درگیر جنگ و خودخواهی می‌شود. اما نکته مهم اینجاست: همین پیام به‌ظاهر انتقادی، درواقع از نظم فعلی جهان دفاع می‌کند. فیلم با این استدلال که «انسان بدون قانون، خطرناک و فاسد است»، به‌نوعی به ما می‌گوید اگر نظم فعلی -با همه نابرابری‌ها و ناعدالتی‌هایش- نباشد، وضع از این هم بدتر می‌شود. این مضمون، در فیلم‌های ستایش‌شده بسیاری از جمله جوکر، انگل، پلنترم و... در قرن ۲۱ تکرار شده است؛ فیلم‌هایی که هشدار می‌دهند هر تلاشی برای ساخت دنیایی متفاوت یا طبیعی‌تر، محکوم به شکست است.

آدم‌ها در عدن نه از روی فقر یا بحران، بلکه از سر آرمان‌گرایی یا

چندان اهمیتی قائل نشده است.

پیش‌تر اشاره کردیم که دکتر ریتر به همراه همسرش برای ساختن یک آرمانشهر وارد جزیره گالاپاگوس می‌شود. این جزیره خالی از سکنه امکان مناسبی برای عملی کردن تئوری ذهنی ریتر به‌منظور پدیدآوردن دنیای عاری از فاشیسم است؛ ولی دیری نمی‌گذرد که با ورود خانواده ویتمر و دارودسته بارونس «آدا آرماس»، بهشت خلوت جزیره دستخوش تغییرات اساسی می‌شود و رقابت بر سر منافع مادی، تمام نقشه‌های دکتر ریتر برای برپایی دنیای کوچک اتوپیا‌ی‌اش را از بین می‌برد. کشمکش خوبی میان نیروهای متضاد در نیمه نخست فیلم رقم می‌خورد و مای مخاطب را نسبت به پیگیری ادامه قصه امیدوار می‌کند. اما بهشت پس از پایان صحنه دلهره‌آور و مملو از تعلیق حمله سگ‌ها به «سیدنی سونیتی» (همسر ویتمر) به لغافی می‌افتد و ایده‌اش ته می‌کشد. در بهشت با سه خانواده یا گروه همراه هستیم که هر کدام منافع خودشان را دنبال می‌کنند و به همین دلیل با یکدیگر وارد کشمکش می‌شوند؛ طبیعت سرکش و وحشی پیرامونی نیز تا حدی تبدیل به یک کاراکتر قائم‌به‌ذات می‌شود، اما فیلمساز با وجود برخورداری مناسب از همه این فاکتورها، اثرش را در چاه ویل منبع واقعی بیرونی‌اش حبس می‌کند و

که این خانواده‌ها را از بقیه جدا می‌کند، «خانواده» بودنشان است. سیدنی سونیتی نماینده زنایی است که خانواده‌برایشان بسیار مهم‌تر از خودشان است. او در نامه‌هایی به مادرش می‌گوید: «من به این جزیره آمدم تا همسرم را خوشحال کنم.» دورا اشتارو، زن سوم جزیره و معشوقه دکتر فردریک ریتر، ازدواج را بی‌معنی می‌داند و فقط آمده تا هم درمان شود و هم به نوشتن کتابی که شاید نجات‌بخش بشریت باشد کمک کند. در طول سریال، سقوط دیدگاه‌ها و کلمات را می‌بینیم؛ کتابی که با گرسنگی و ضعف نویسنده، کم‌کم قدرتش را از دست می‌دهد و انسان به حیوان تبدیل می‌شود. شاید مهم‌ترین پیام سریال، انتقاد به زندگی روزمره مدرن است؛ جریانی که آزادی را در رها شدن از نسبت‌ها، دوری از دین و بی‌وفایی به ارزش‌های انسانی می‌بیند. اما در پایان، تنها یک گروه از دروغ‌ها و نقشه‌های بارونس خوشگذران و دکتر مکار جان سالم به در می‌برد؛ خانواده‌ای که بر پایه تعهد، وفاداری و بی‌اور به ارزش‌های مقدس محافظه‌کارانه است.

می‌شود. با نقدی درون‌گفتمانی مواجه است یا با توجیه وضع موجود؟ هاوارد ادعا می‌کند که به نقد سرمایه‌داری و لیبرالیسم می‌پردازد، اما فیلم او در عمل دو مشکل اساسی دارد: نقدی که به دامن همان ایدئولوژی می‌افتد: فیلم برای فرار از خشونت ذاتی سرمایه‌داری، به همان «هابزیسم» بنیادین لیبرالیسم پناه می‌برد؛ یعنی باور به این‌که انسان ذاتاً شرور است و تنها راه نجات، اتکا به یک ساختار سرکوبگر مرکزی است. این نقد، نه رادیکال، بلکه به‌شدت محافظه‌کارانه است. نبود نوعی آلت‌رناتیو: فیلم هیچ بدیل واقعی برای وضعیت موجود ارائه نمی‌دهد. آیا انسان محکوم به انتخاب بین «آتاریشیسم» و «دیکتاتوری لویاتان» است؟ این دوگانه‌سازی، دقیقاً همان منطق هابزی است که لیبرالیسم مدرن و حتی فاشیسم (به‌عنوان افراطی‌ترین شکل لویاتان) از آن تغذیه کرده‌اند.

«عدن» فیلمی اساساً عقیم است؛ هاوارد در «بهشت» تلاش می‌کند

سسوژه تکراری، ولی جذاب بهشت را هدر می‌دهد. فیلم اگر قافیه را به نمودهای انضمامی نمی‌بخت می‌توانست به نمونه خوبی برای بازنمایی مسئله تنازع بقا و جنگ تمام‌عیار میان طبقات اجتماعی تبدیل شود. برای مثال، بارونس به‌واسطه مکر و حيله ذاتی‌اش و ریتر و همسرش با وجود علم و آگاهی محیطی‌شان بسیار راحت‌تر از آنچه تصورش را می‌کنیم در خود فرومی‌روند و حذف می‌شوند. در طرف مقابل، خانواده ویتمر قرار دارد که سرچشمه خوبی‌هاست و با وجود عدم برخورداری از هیچ ویژگی منفی خاصی در نهایت بر دو گروه و همچنین طبیعت قاهر پیروز می‌شود و از مهلکه می‌گریزد، چون باید پازل تبعیت از تاریخ و ماجراهایش کامل شود؛ ران هاوارد با صراحت پیام می‌دهد که نور بر تاریکی پیروز است و عاقبت خوبی بر بدی پیروز می‌شود، اما به همان دلیل که پیش‌تر ارائه شد، فیلمساز دلیلی نمی‌بیند تا از کاشت‌های دراماتیک در فیلمنامه برای رساندن این مفهوم سود ببرد، زیرا به پیش‌فرض‌های ذهنی بیننده دراماتیک دارد و به‌خوبی می‌داند که پیام‌های اخلاقی خلا‌ها و حفره‌های موجود در فیلمنامه را پوششش می‌دهد. بهشت می‌توانست فیلم خوبی باشد، اما کم‌کاری هاوارد کار دستش داد و اثر را به فیلمی دیدنی، اما یک‌بار مصرف تقلیل داد.

شکل گرفته‌اند. آن‌ها برای خود چهارچوب اخلاقی و انسانی دارند و در نهایت کنار هم می‌مانند، حتی اگر شخصیتی ساده‌ لوح در لحظه‌ای خشم، مرتکب قتل شود یا زنی آرام و کم‌حرف در پایان ناجی خانواده باشد، باز هم این «تعهد» است که آن‌ها را نجات می‌دهد، نه هوش، قدرت یا زور. درواقع، جزیره‌ای که در ابتدا نمادی از آرمانشهر یا پناهگاهی دور از هیاهوی جهان بود، کم‌کم به صحنه‌ای برای آشکار شدن زخم‌های اخلاقی بشر تبدیل می‌شود. «ادن» به‌خوبی نشان می‌دهد که فرار از جامعه یا تمدن، لزوماً به معنای فرار از خطاها، خودخواهی‌ها و کشمکش‌های انسانی نیست. برعکس، در نبود قانون و ساختارهای اجتماعی، این ضعف‌ها شدیدتر هم بروز می‌کنند. فیلم می‌پرسد: «آیا ما واقعاً می‌توانیم بهشتی بسازیم، اگر توانیم ابتدا در درون خود به صلح برسیم؟» و پاسخ آن، چیزی نیست جز بازگشت به اخلاق، تعهد و چهارچوب‌های انسانی.

تا به‌حران‌های مدرنیته را با لنز هابزی روایت کنند، اما به جای ارائه نقدی رادیکال، به «توجیه وضع موجود» می‌پردازد. این فیلم با تکیه بر گزاره‌های کلیشه‌ای («انسان ذاتاً شرور است»، «نظم بدون سرکوب ممکن نیست») نه تنها به درک ماتریالیستی از ریشه‌های خشونت (مثل نابرابری اقتصادی یا انقیاد ایدئولوژیک) نزدیک نمی‌شود، بلکه در دام همان گفتمانی می‌افتد که ادعای نقدش را دارد. از این منظر، «بهشت» حتی به‌اندازهای که ادعا می‌کند «رادیکال» نیست؛ بلکه «نقدی درون نظام به خود نظام سرمایه‌داری» است، آن‌هم از نوعی که هیچ آلت‌رناتیوی بیرون از چهارچوب لیبرال‌هابزی پیش پای مخاطب نمی‌گذارد. اگر هاوارد واقعاً به دنبال نقدی رادیکال بود، می‌توانست به جای بازتولید کلیشه‌های هابزی، به ایده‌هایی مانند «همبستگی انسانی» (کرو پوتکین) یا «اتوپای کمونیستی» بپردازد. اما انتخاب او، در نهایت، نشان‌دهنده همان بن‌بست ایدئولوژیکی است که فیلم، به ظاهر، قصد نقدش را داشت!